



مخبرانی حفظ کندی صدقات

حاج حسین خوش بزم

## حفظ کنندگی صدقات

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم

العبد المؤيد، الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة

الله وبركاته، السلام على الحسين وعلی بن

الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين و

رحمة الله وبركاته.

ما أنجا، قم به شما قول دادیم که از سخاوت صحبت

کنیم. دیگر نشد و حالا الحمدلله، شکر رب العالمین

مجلس هم خیلی معظم است، همه تان دانشجو و در هر قسمتی مبرایید. با سواد، دانشجو، با کمال؛ اما ما یک کمال داریم، یک جمال. جمال همه تان خیلی خوب است، خیلی قشنگ هستید؛ اما باید به کمال برسید، به کمال. الحمدلله تمامتان زیبا، خوشگل، خوش اندام ما که هر چه می بینیم می بینیم که الحمدلله در هر قسمتی، کوچک و بزرگتان مبرایید؛ اما این را می گویند جمال. اما باید کوشش کنید، ان شاء الله به امید خدا، برسید به کمال. جوانی پیر می شود؛ یعنی الان آقایت را ببین چه جور شده، من را ببین چطور شدم. خب، ما بالاخره یک وقت جمال داشتیم؛ اما باید برسید به کمال. جمال یواش یواش سست می شود، کمال مرتب،

یواش، یواش رشد پیدا می کند. اینقدر رشد پیدا می کند که شما می شوید عضو ائمه؛ یعنی اتصال به این عضو می شوی؛ اما در صورتی که مواظب باشی به کمال برسی، یعنی کار کنید. ان شاء الله امیدوارم که تمام شما برسید. حالا من یک چیزی جلوتر به شما عرض کنم که شما ذوقی شوید، آن وقت من درباره سخاوت صحبت کنم.

این ولایت یک جور است که باید خیلی در آن کار کنید. من امروز حسابش را کردم، به من یک اشاره ای شد که به شما بگویم. بشر احتیاج دارد، خیلی احتیاج دارد. به این قانع نشوید که حالا ما این حرفها را فقط شنیدیم و فلانی مثلاً یک حرفهایی زده، ما این جور

شدیم. شکر کنید؛ اما من یک حرف دیگر می خواهم بزنم. خدا کار بیهوده نمی کند. چرا می گوید سلمان علم اولین تا آخرین دارد؟ احتیاج به آن دارد. خرد نشوید، در نروید، آرام باشید، خوب باشید، پیش بروید. الان سوال می کنم از شما آقایان آیا یک چیزی که احتیاج نداشته باشد، خدا به او می دهد؟ پس بدان سلمان احتیاج داشته که علم اولین تا آخرین را به او داده. شما هم احتیاج دارید. باید به طوری بروید که علم اولین تا آخرین را بخواهید. توجه فرمودید؟ یعنی ولایت یک جوری است که بشر تا یک چیزی بلد شد یا یک چیزی می دانید، به این اکتفا نکنید، باید اینقدر پیش بروید که خدا علم اولین تا آخرین را به شما بدهد.

آن وقت اگر علم اولین تا آخرین را به تو داد، هم خودت احتیاج داری، هم مردم. آن وقت باید از آن علمت چیز کنی، افشاء کنی. اگر هم روایتش را می خواهی، حضرت می فرماید: که اگر عالمی علمی داشته باشد و افشاء نکند؛ یعنی علم ولایت، فردای قیامت خود ولایت به او می گوید حسود، چرا افشاء نکردی؟ پس باید چه کنیم؟ پس اگر علم اولین تا آخرین را به سلمان می دهد، هم خودش احتیاج دارد، هم دیگری. چرا خدا سلمان را افشاء کرد؟ چون که بعد از پیغمبر اکرم، پیغمبر افشاء کرد که مردم دنبال عمر و ابابکر نروند. همین طور که گفت: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، پیغمبر دست گذاشت روی دوش علی، گفت اولو الامر

این است، یعنی صاحب امر کل خلقت علی است. همین جور هم گفت: «سلمان منی اهل البیت»، جزء ما اهل بیت است. علم اولین تا آخرین را دارد، بروید دنبالش. حالا اگر می رفتند دنبال سلمان چقدر خوب بود؟ حالا امیرالمؤمنین به جای خودش، دنبال یک سلمانش می رفتند؟ پس تو علم نمی خواستی یاد بگیری؟ علم، سواد نیست. به سوادتان ننازید. به چه می نازید؟ باید علم یاد بگیرید. آن وقت رفتند دنبال این، رفتند دنبال عمر و ابابکر، این هم گفت: اینها کافر و مرتد شدند. توجه فرمودید؟ قربانت بروم باید یک قدری در این کار کنی. ببین من چه می گویم. پس خدا، بعد از خودش پیغمبر حجت گذاشت برای این مردم.

حجت که بود؟ اولین حجت خدا که در تمام خلقت است علی بود، بعد سلمان را گذاشت. اگر هم رویت نمی شود بروی، پیش این یکی بروی، اگر این را خانه نشین کردند، طناب گردنش انداختند، آن سلمان که نبود، چرا نرفتی سراغ این یکی. من می گویم دیگر، تمام این علما بعد رسول الله بیابند بینم چند تا روایت از سلمان نقل می کنند؟ کوچک و بزرگ نرفتیم، کوچک و بزرگ و ملا و به اصطلاح اینها ندارد، نرفتیم. مثل همین که آقا امام زمان چهار تا نائب معلوم کرد، نرفتیم. والله، خیلی ما فردای قیامت تقصیر داریم. حجت به ما تمام است. چرا نرفتیم؟ الان چند تا شما روایت داری از سلمان نقل می کند؟ مگر سلمان همان موقع مرد؟



سلمان چهارصد سال عمر کرده. پس الان نمی‌خواهم برای خودم، به دینم، به دین یهودی بمیرم چیز کنم، من برای خودم نمی‌گویم؛؛ اما قدردانی کنید. یک ولایت اگر از جایی جوشان است، از این بروید آب بردارید، صورتتان را بشویید، غسل کنید. مواظب باشید این را، سنگ نریزند تویش آن را پر کنند. خب نکردند، اینجوری شدیم. آن نکردن آنجا، امروز اینجوری شد عالم. والله اگر می‌کردند، آن این جوری که نمی‌شد. سلمان یک شجره توحید بود، یک شجره ولایت بود، چرا نرفتیم؟ چرا نکردیم؟ (صلوات)

پس من عقیده‌ام این است که پیغمبر که از دنیا رفت حجت گذاشت برای این مردم. ابادش هم حجت

است. اصلاً بابا اینها که اینقدر زحمت کشیدند، چهارتا پرورش دادند در این عالم؛ سلمان، مقداد، اباذر، عمار یاسر. چهار نفر! از این چهار نفر، چهارتا حدیث شما به ما می گویند؟ من افشاء می کنم دیگر این را، من از اول هم گفتم، من دارم تمرین ولایت می کنم. من از آن که گرفتم دارم صحبت می کنم، من کاری به کار کسی که ندارم. چقدر ما تقصیر داریم. چقدر این جلویی ها تقصیر دارند که دودش به چشم این طفلک ها هم دارد می رود. گفت: علم اولین تا آخرین دارد، آنچه که علم اولین تا آخرین می خواهی سلمان دارد، بروید بابا بپرسید از او، بروید پیش او، چه کسی رفت؟ علم ها در سینه سلمان ماند. حالا، حالا عزیزجان من، پسر جان

من، قربانتان بروم، این که بروید یک گوشه‌ای، بروید منزوی شوید، اشتباه است. اشتباه! اشتباه! این بچه ننه‌ای است! از بچه ننه‌گی بیایید بیرون. چرا می‌گوید علم اقتصاد؟ باید علم اقتصاد بلد باشی یا نباشی؟ اقتصاددان در مردم باید باشی. جامعه‌ای باید باشی. علم جامعه از جامعه باید یاد بگیرید، نه اینجا از توی اتاق، نروید خودتان را منزوی کنید. من دارم درس می‌خوانم، خب، درس باید بخوانی. درس بخوان عزیز من، درس خیلی خوب است. من به قربان همه شما بروم که درس می‌خوانید، به قربانتان بروم که وقتتان را جور دیگری تلف نمی‌کنید؛ اما درس جامعه هم باید بخوانی. جامعه‌ای باید باشید، علم اقتصاد باید بلد

باشید، توی مردم باید باشید. حضرت می فرماید: لای مردم باش، با مردم نباش؛ یعنی با دید بدشان نباش؛ اما باید آدم توی مردم باشد. این که آدم برود یک گوشه‌ای بنشیند منزوی می شود از این حرف‌ها، نباید منزوی بشوید. اطلاع باید داشته باشی، دانشجو باشی، دانش بجویی. از کجا دانش می جویی؟ اگر رفتی آنجا توی زیرزمین، از کجا دانش می جویی؟ نه، حالا بگو دیگر، یکی به من بگوید. باید توی مردم باشی. اسم نمی آورم، چرا هر کجا ایشان را می گویی، هست. تا می گویی مهندس؟ می گوید اول مهندس است. می گویی اقتصاد؟ می گوید اول اقتصاددان است. می گویی کمال؟ می گوید اول کمال دار است. می گویی جمال؟

می گوید دارد. اصلاً چیزی نیست که اینها، چند نفر هستند در این مجلس، اسم خصوصی شان را نمی آورم، این از کجا پیدا کرده؟ از جامعه پیدا کرده. عزیز من، جامعه ای باشید، مطلع باید باشی، اطلاع باید داشته باشید از جامعه. عزیز من، اگر نه گولتان می زنند. یک پاره وقت ها می گویند فلانی حالی اش نیست، برویم گولش بزنیم. حالی تان باید باشد در عالم. امروز دنیا مثل سنگر می ماند، مواظب مردم باید باشی. توی مردم باشی؛ اما می گوید با عقیده مردم نباشید. عزیز من، ما باید توجه داشته باشیم. یکی از این رفقا آمد و گفت که این اقتصاد را یهودی ها درآورده اند، من می خواهم بروم. گفتم یهودی درآورد به ضد اسلام، تو برو درس

بخوان به نفع اسلام. آن عیب ندارد، تو عیب به آن می‌زنی. آن عیب ندارد، تو عیب به آن می‌زنی، تو عیب‌دارش می‌کنی. (صلوات)

ما صحبتمان در انفاق بود که شما انفاق می‌کنی. صحبت من در انفاق است، در صدقه است که می‌دهی. انفاق با صدقه دو حرف است؛ اما باطنش یکی می‌شود. یعنی الان شما یک صدقه‌ای دادی، یک انفاقی کردی، آن وقت خود آن تو را نگه می‌دارد. بعد هم یک نفر بود و خلاصه یک خرده اعتراض کرد و من به او گفتم. ببین، آمده از در خانه عیسی رد شود، می‌گوید اینجا فردا عزاست، می‌بیند که نه. می‌گوید چرا حرف شما دو تا شد؟ می‌بیند یک ماری است. می‌گوید چه کردید؟

می گوید صدقه دادیم، انفاق کردیم. پس خود آن صدقه شما را نجات می دهد. حالا نه اینکه من گفتم به خدا مربوط نیست؛ یعنی این الان جزایش را آن صدقه می دهد، متوجه ای؟ نه خدا. حالا خدا چه کاره است؟ خدا آن را تضمین کرده. توجه کنید من چه می گویم. خدا آن صدقه را، آن انفاق را تضمین کرده. می گوید ای بنده من بده، من صد تا اینجا به تو می دهم، هزار تا اینجا. اما من حرفم این است که خود آن صدقه تو را حفظ می کند. توجه فرمودید؟ ماشینت را حفظ می کند. من یک پاره وقت ها البته خب یک چیز جزئی می دهم، می گویم خدایا خودشان را حفظ کن، ماشینشان را حفظ کن، بچه هایشان را حفظ کن. یک کاری نیفتد، اینجا

نیابند. از این حرفها من دارم. خب، برای چه دارم؟ برای این دارم که ان شاء الله امیدوارم که شما در ولایت خلاصه خیلی پیش روی کنید. بیاییم حرف ولایت بزنیم، بیاییم از این حرفها بزنیم که یک قدری خلاصه در ولایت روشن شویم. تصدیق فرمودید حالا من چه می گویم؟

حالا انفاق خیلی ابعاد دارد. ابعادش این نیست که شما الان مثلاً یک چیزی می دهی به یکی، این را هم من گفتم، افراط و تفریط نکنید. یعنی همان انفاقی که دارید می کنید، باید به امر خدا باشد. توجه فرمودید؟ همان انفاقی که می کنی، یک شرط هم می خواهی بگذاری رویش، بگذار، حالا این را من از خودم می گویم. خدایا



این فروش رفت، اینقدرش را چه کار می‌کنم. اینها عیب ندارد، اینها هم نذر است، هم شرط است، هم خداشناسی است، هم می‌گویی تو باید مشتری را روانه کنی. اینها یک حرفهایی است در این عالم، عیب ندارد. توجه فرمودید؟ حالا این انفاقی که می‌شود، پس بنا شد خود آن می‌آید چیز [حفظ] می‌کند. تا حتی انفاق و صدقه شما را از کفر نجات می‌دهد. دوباره گفتم افراط و تفریط نکنید. ذوقی نشوید. آن آدمی که به او می‌دهی، باید به جا باشد. آن آدمی که به او می‌دهی، طرفدار بدعت‌گذار در دین نباشد. حالا اگر یک قدری کسری دارد، لاابالی است و اینها آن یک حرفی است. متوجه‌ای؟ اگر آن که طرفدار بدعت‌گذار است بدهی،

یک شمشیری درست کردی به نفع آن بدعت گذار.

حالا چطور نجات می دهد؟ سه نفر بودند، آمدند پیغمبر اکرم را بکشند، هر کدامشان مطابق هزار سوار بودند، روایت داریم. جبرئیل نازل شد، که یا محمد من اینها را انداختم، باد انداختم در چاله، حالا در آمدند، فعلاً شما علی را روانه کن جلو اینها. امیرالمؤمنین آمد بیرون دروازه و گفت: اغور به خیر. گفت: تو کیستی؟ گفت: من داماد پیغمبر هستم. گفت: ما آمده بودیم او را به قتل برسانیم، تو را [به قتل] می رسانیم. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خلاصه کت هایشان را بست و آورد. آخر، این را من به شما بگویم، امام ارادة الله است، اینها که به حساب، هر کدام مطابق هزار سوارند وقتی اراده کند،

اینها قدرتشان گرفته می شود. این را بدانید. اما آیا بشر هم ارادة الله می شود؟ آره، می شود. شما اراده که می کنی، به نفع مردم باشد، اراده که می کنی به نام اشیاء باشد، اراده که می کنی، اراده که می کنی، اراده ات به آبروی خودت باشد، به آبروی مردم باشد. مگر نبودند؟ چرا. اما اراده ات به اراده خدا وصل باشد، اینجا ما کسری داریم نمی شود. حالا امیرالمؤمنین اینها را بست و آورد. آنها گفتند: یا محمد، (صلوات) ما از تو و دین تو بیزاریم. دو تایشان را کشت، آن یکی، یک دفعه جبرئیل نازل شد یا محمد هرچند از تو و دین تو بیزار است، این را نکش. چرا؟ سخی است. از دین بیزار است؛ اما سخی است. سخاوت را خدا بالاتر از این می داند.

چون که این را الان بکشند می رود به جهنم، اما سخاوت نجاتش داد. گفت تو سخی هستی. یک دفعه قسم خورد، گفت به کسی که به رسالت تو را روانه کرده بود، از صدقات من کسی سر در نمی آورد. ببین اینجا گفتم که خدا کاری که هست، گفتم آنجا آن صدقه حفظت می کند. حالا خدا چه کار کرده، این کار را کرده؟ می خواهد بگوید این را بده حفظ باشی. می خواهد بگوید این را بده مالت زیاد شود. به تو که می گوید خمس و سهم امام را بده، می خواهد مالت پاک باشد، مال وجود خودت باشد. این مال یک جور نباشد که بی امر باشد. تو اگر خمس و سهم امام را دادی، پولت با امر است، بی امر نیست. بعد هم حالا چرا؟ تو امر خدا را

باز اطاعت کردی، روی این پولی که داری، روی این مالی که داری، این است که خمس و سهم امام می گوید اینقدر خوب است. حالا دیگری به راست می رسد و دیگری استفاده می کند آن به جای خودش. من دارم برایتان معنی هایش را هم می گویم. حالا این مرد نجات پیدا کرد. بین پس چیست؟ پس انفاق از کفر [انسان را نجات می دهد]، کافر است نجاتش می دهد. من دیشب به خدا گفتم، گفتم اگر نجسم پاکم کن، اگر کافرم، مسلمانم کن؛ ولی اتصال را با من قطع نکن. می تواند کند یا نمی تواند؟ اما باید بخواهیم از او. ما باید بخواهیم، چاره پذیر ما خداست. خدا می تواند این کار را کند. تو می توانی من را مسلمان کنی؟ من نجسم، تو

می توانی مرا آب بکشی؟ اما خدا جسمت را آب می کشد.  
حالا این صدقات خیلی دامنه دارد. دامنه اش خیلی زیاد  
است. باید به فکر باشی. شما الان گرفتی خوابیدی، در  
فکری یک حاجت برادر مؤمن را برآوری، مگر عبادت تو  
[را نجات می دهد؟]، من پاشدم یک وق و ووقی کردم،  
یک نماز شب هم خیر سرم کردم، آیا من را نجات  
می دهد؟ نه والله، آیا نجاتم می دهد؟ نه به قرآن، آیا  
نجاتم می دهد؟ نه به پیغمبر، نجات نمی دهد. چه  
[چیزی] نجات می دهد؟ بلند شوی نماز شب کنی، به  
چهل نفر دعا کنی، چهل نفر را دعا کن که اینها از فقر، از  
فلاکت، از بدبختی دربیایند. خدا آن را می خواهد، نماز  
من را کاری ندارد. فهمیدی؟ این همه می گویم، آن را

می خواهد. چهل نفر راضی شده به [واسطه] تو. آن وقت خدا می گوید: اگر کسی نماز شب کرد، گفت صبح من ندارم، دروغ می گوید؛ یعنی اینقدر خدا مشکل از کارت باز می کند. توجه کن باباجان. حالا شما جوان ها نمی خواهیم نماز شب کنید، دو رکعت نماز کن، با خدا حرف بزن این کار را که می توانید بکنید. پا شدی رفتی قربانت بروم آنجا وضو بگیر، دو رکعت نماز کن. خدایا کار من را درست کن، خدایا من قبول شوم، خدایا دین من را مردم نبرند، خدایا یک پستی به من بده که من خیانت نکنم در این پست.

ای سواد، خیال نکنید سواددار شدید، با کمال هم شدید. سواد خطری است. باید از خدا بخواهید یک

پستی به شما بدهد که خیانت نکنید، قتل مردم را امضاء نکنید. به خون مردم خیانت نکنید، به مال و هستی مردم خیانت نکنید، به مردم خیانت نکنید. دروغ در آن نباشد. والله، من راست می گویم، یک نفر بنده خدا آمده بود یک خوابی دیده بود، گفت: من داشتم چیز می نوشتم، یک دفعه دیدم دستم سیاه شده، رویم هم سیاه شده. گفتم: تو داشتی یک چیزی می نوشتی که در آن تهمت بوده. حالا اینها یک ملکی داشتند، این تهمت به آن زده بود. گفت: از کجا می دانی؟ گفتم: تعبیر خوابت این است. حالا من نمی گویم در این نوار من خوابها را تعبیر می کنم، مرتب به من رجوع کنید. می خواهم بگویم که حقیقت این



است. تو اگر عزیز من در یک پست و مقامی افتادی، مواظب باش. حقوقت را نبین، کارت را ببین چیست. آیا در این کار، (آخر به شماها می‌رسد، من دارم می‌بینم می‌رسد)، پست و مقام چیزی نیست. پست و مقام آن است که تاییدت کند. حالا هم که تاییدت کرد، باز دوباره یک چیز بالاتر است. الان شما جوانید، دعایتان مستجاب می‌شود، فدایتان شوم قربانتان بروم. خدایا ما قبول شویم. من یک پاره وقت‌ها به خدا می‌گویم: خدایا، در دنیا و آخرت قبولشان کن. هم اینجا قبولشان کن، هم آنجا. مرتب به من مراجعه می‌شود. من اینجور دعا می‌کنم. می‌فهمم قبولی او نجات است، نه این قبولی نجات است. مگر اینها رعیت نیستند؟ مگر اینها

خارکش نیستند؟ مگر اینها اداره دار نیستند؟ مکه می روند، عمره می روند، مشهد می روند، دخترهایشان را شوهر می دهند. مگر هرکس باسواد است به یک جایی می رسد؟ خدا برکات می دهد. به حضرت عباس یک نفر بود در محل ما، پنج شش تا بچه داشت، یک نفر بود بچه نداشت. آن که بچه نداشت، آخرش هم گدا شد. یارو فقط بچه هایش یک کار جزئی، یک دفعه می دیدی رفته مشهد مثلاً، دختر شوهر می دهد، بابا خدا برکات می دهد، برکات بخواهید. کسب و کاسبی یک امری است، باید بروی بیرون. کسب و کاسبی امر است، نه برکات. برکات را خدا می دهد. الان هر کدامتان حرف من را باور نمی کنید، مداخلتان را بیاورید. الان شما چند تا

پسر دارید؟ یک بابا را من حسابش را کردم، پنج تا، ده تا بچه را نان می دهد، ده تا بچه یک بابا نمی تواند نان بدهد. خدا نشانتان می دهد، به حضرت عباس نمی تواند بدهد. یک نفر بود می گفت: من پول بهشان می دهم، یک می روم بگیرم یک دفعه می بینم یادم رفته. بفرما! همین جور که یک شیعه را خدا، یک شهری را به واسطه اش حفظ می کند، به واسطه پدرتان همه شما حفظید. قدردانی از پدرتان کنید. امر پدرتان را اطاعت کنید. تا یک قدری بازویتان کلفت شد، رفتید آنجا همچنین کردید، نگاه نکن این است. او هم آن بوده. (صلوات)

پس گفتیم اقتصاد درست است، کار درست است، درس

درست است، دانشجویی درست است، همه اینها درست است؛ اما درست ترش باید به امر باشی. درست ترش به امر خدا و ولایت باشی. آن وقت این، آنجا در ماوراء برای شما رشد می کند. عزیز من، قربانتان بروم، من تا گفتم سخاوت، ما باید اشیاء را شریک کنیم، دوباره می گویم افراط و تفریط نکنیم، ذوقی نباشیم. توجه می کنید؟ خدا می دهد، درست است که می دهد. حالا روایتش را می خواهی به تو بگویم، از پیغمبر مهم تر در تمام خلقت نیست؛ یعنی تمام کارهایش به جاست. پیراهنش را درآورد داد به یکی، فوری جبرئیل نازل شد، چرا این کار را کردی؟ مذمتش کرد، کاری نکنید مذمتتان کند. انفاق نکنید مذمتتان کنند. من آخر می دانم چه جور

است. بعضی‌ها یک کارهایی کردند، دارم بال می‌زنم. می‌گوید نمی‌دانم من رفتم چه را امضاء کردم. بنا بوده این به او بدهد نداده، من هم ندارم چه کار آخر کنم؟ آن چند وقت‌ها، البته چند ماه پیش یک بنده خدایی رفته بود یک خرده بنایی داشت، این هم رفته بود از برادر زنش گرفته بود، حالا [موعد] چک رسیده، نه برادر زنش دارد، نه این دارد. یک اختلافی در اینها افتاده بود. الحمدلله شکر رب العالمین یکی از همین رفقای مجلس، یک چیزی به ما داد و ما رفتیم به این دادیم. اگر بدانید این چقدر خوشحال شد، یک طایفه‌ای را خوشحال کردی. سه طایفه، چهارپنج طایفه را خوشحال کردی با این انفاق. این انفاق درست است.

پس انفاق، خیلی درست است [اما] به جا. دوباره تکرار می‌کنم اول خودت و عائله‌ات را. بعد اینها که بالاخره یک خرده...، بعد هم یکی که امر است بده، یکی که امین است به او بده، او این را پخش می‌کند در مردم، مردم به نوا می‌رسند. چرا اینقدر خدا گفته بده؟ خدا رزاق است. خدا حاکم به خلقت است. خدا صفاتش است. می‌خواهد صفات خودش را به تو بدهد. خدا رزاق است می‌خواهد رزاقیت خودش را به تو بدهد. صفاتش را می‌خواهد به تو بدهد. صفات الله یعنی سخاوت. (صلوات)

حالا اگر شما اینجا سخی شدی، آنجا هم سخی هستی؛ یعنی در آخرت هم سخی هستی؛ به دینم قسم سخی

هستی. من آخر آنجا را دیدم. من برزخش را هم دیدم، قیامتش را هم دیدم، راست می گویم. چه خبر است آنجا؟ من اصلاً دارم به خدا می گویم، می گویم خدایا اینجا من را سخی کردی به مال مردم. خودم هم اگر داشتم می دادم، من به شما گفتم من پنج میلیون را دادم، یک قرانش را اگر من برداشتم، حرام باشد. یک چند وقت هم به یکی دادم، اگر یک قران از مداخلش خوردم، به دین یهودی بمیرم...

اینجا خدا مدیریت به تو می دهد. اینجا من یک پاره وقت ها به خدا می گویم من را شعبه خودت قرار بده. تو شعبه توحیدی، تو شعبه ولایتی. خدا به تو می دهد، بده. اگر ندادی هم به قدر وسعت دیگر. مگر این زنبور

عسل نرفت آنجا آتش را خاموش کند؟ در دهانش هم عسل است، هم وحی به او می‌رسد. به تو هم وحی می‌رسد عزیز من. اما به قدر وسعت دوباره تکرار می‌کنم. عزیز من، قربانتان بروم، فدایتان شوم، آنجا هم انفاق می‌کنی. من اصلاً به خدا گفتم اگر آنجا اجازه انفاق به من ندهی، من انفاق نکنم، هیچ کس نمی‌تواند [من را از صحنه گیتی] بردارد، من را از صحنه گیتی بردار. ما نبود نیستیم که اینجا، از اینجا می‌رویم برزخ، از برزخ می‌رویم نمی‌دانم قیامت. ما مردنی که نیستیم. ما از اینجا می‌رویم آنجا، پوکه مان اینجا است. اصلاً من گفتم من را از صحنه گیتی بردار؛ یعنی تو یک کاری کن من اینجا نباشم. خب، چرا؟ من می‌فهمم این کار را خدا



خوشش می آید. حرف من سر این است. شما هم باید یک کاری کنید خدا خوشش بیاید، نه خودت خوشت بیاید. تو اگر یک خیر به دستت جاری شد، باید شکرانه کنی. من به حضرت عباس راست می گویم، یک پاره وقت ها می گویم خدایا من هیچ چیز را نمی توانم شکرانه کنم. دیشب به خدا گفتم خدایا اگر تمام این دنیا، مثل عدس شود، به قدر تمام عدس ها تو را شکر. من اینجوری شکر می کنم، بچه رعیتی شکر می کنم. من که عالم نیستم که، بروم مفاتیح بخوانم، ... بخوانم. من اینجوری شکر می کنم. بعد گفتم شکرانه رفقایم را هم نمی توانم کنم. اصلاً شکر ولایت که هیچ چیز، شکر توحید که هیچ چیز، شکر شما را من

نمی توانم کنم. من عاجزم. این جور آدم باید باشد. یعنی نعمت های خدا را همه را آنجا کند، خدایا شکر این را نمی توانم کنم، این را نمی توانم، این را نمی توانم، این را نمی توانم. وقتی شما این کار را کردید، آن وقت کفران نکردید، آن وقت خدا یک چیزهایی به تو می دهد که خودت عقلت هم نمی رسد. اما اگر کفران کردی، آن صحیح نیست.

اصلاً شکرانه خدا با ریسمان حبل المتین است. عزیزان من، دائم باید [از] ریسمان حبل المتین کنار نروید. آن هم شکرانه حق است. آن هم با خدا حرف بزنید، با امام زمانتان حرف بزنید. واللّه، امام زمان غریب است. هر که رفته یا مشاور درست کرده یا فراموش کرده. در کربلا،

یک نفر که خیلی چیز بود، اینجا پاشده رفته خدمت امام حسین. گفته ما را فراموش کردند، ما هم فراموش کردیم. بفرما!... کاری نکنید، امام زمان را فراموش کنیم، امام زمان فراموشت می کند. کدامان صدقه دادیم برای امام زمان؟ کدامان به فکر امام زمانیم؟ مگر امام زمان به تو احتیاج دارد؟ اما خدا می گوید، یا رفیق است، امام زمان هم رفیق می خواهد. امام زمان باید امرش را اطاعت کنی. خود امام حسین مگر «هل من ناصر» نمی گوید؟ امام زمان ما، الان وجود مبارکش دارد «هل من ناصر» می گوید. نکن این کارهایی که امام زمان راضی نیست. تو اگر نکنی این حرف ها که راضی نیست، در اختیار امام زمانی. امام زمان هم خودش را

می‌گذارد در اختیار تو. آیا تا حالا جوانان، عزیزان، در مجلس همه جور اشخاصی الحمدلله تویش است، آیا ما در فکر رفتیم؟ آیا ما رفتیم دوستی مان را با امام زمان اعلام کنیم؟ یک امام زمان پدر و مادری ما داریم. با امام زمانت حرف بزن. بابا اگر علما را قبول داری، علمایی که خیلی بالاخره مثل آقای گلپایگانی، شخصی رفته بود پیش او، گفته بود چه کنیم؟ گفته بود اگر یقین داری بنشین با او حرف بزن. با امام زمانت حرف بزن. ما باید یک حرفی با امام زمانمان بزنیم. آقا جان زمان دستت، آقا جان فتنه، زمان را گرفته. آقا جان، قربانت بروم، فدایت شوم، ما را در پناه خودت بیاور. ما را از این فتنه‌هایی که مردم به وجود آورده‌اند حفظ کن. ما را از

لقمه‌هایی که اینها به وجود آورده‌اند، حلال کن برای ما. خیلی ما احتیاج به امام زمان داریم. آیا رفتیم کردیم؟ اگر کردید خوش به حالتان. من خبر ندارم کردید یا نکردید، من حرفم را می‌زنم. اینقدر من کوشش کردم، اینقدر خدا و امام زمان کردم، اینقدر شب‌ها بلند شدم با این چشمی که لنز در آن است گریه کردم. آقا بیچاره‌ام من. چه کار کنم آخر، از کجا بروم؟ من که نمی‌توانم از ایران بیرون بروم. من که چنین سعی ندارم. من که چاره ندارم، دارم می‌بینم اینها می‌عیب دارد. دارم می‌بینم این حرام است، می‌خورم. دارم می‌بینم این مجهول‌المالک است، می‌خورم. چاره ندارم. شب خواب دیدم ائمه طاهرین یک جایی هستند، در رأس آنها علی

بن ابوطالب بود. گفت اختیار داریم ما، ما حلالش می کنیم برایت. حالا مگر دست برداشتم؟ به علی قسم گفتم برای رفقایم هم می خواهم حلال باشد. خب بفرما حلالش کرد. اما باید چه کنی؟ باید گریه کنی، باید بروی، باید بی خوابی بکشی، باید یقین کنی این می تواند حلال کند. باید یقین کنی کار دست این است، باید یقین کنی این وجه الله است، تمام این خلقت دست این است، تمام خلقت را این می تواند کند. با این یقین بروی لبیک به تو می گوید. کجا رفتیم ما و به ما لبیک نگفت؟ چرا این کار را ما نمی کنیم؟ ما آقا داریم، ما امام زمان داریم؟ ما کسی را داریم، ما بی صاحب نیستیم، اما صاحب خودت را بشناس. من یک مثالی بزنم که یک

قدری هم زشت است. یک حیوان صاحب خودش را می شناسد بین صد نفر باشی، هزار نفر باشی. یک بره اگر داشته باشی، قاطی هیچ کدام نمی رود، می دود رد تو. ببین می شناسد صاحبش را. ما هم باید بدویم دنبال امام زمانمان، صاحب ماست. کجا می روی این ورو آن ور؟ (صلوات)

خیلی قشنگ است، گرفتی خوابیدی، الان بخواب به این امید که یک حاجت برادر مؤمن را برآوری، تا صبح پایت ثواب می نویسد. تو حالا پاشو مرتب ذکر بگو و نماز شب بخوان و در فکر اینی که مال مردم را بگیری و خیانت کنی. این چیست؟ یک وقت پیرو شیطانی. تو خوابیدی پیرو امام زمانت هستی. بیداری پیرو

شیطانی. حالا کدامش بهتر است؟ نه کدامش بهتر است؟ خب، بگیر بخواب، من به شما گفتم من این کار را کردم بروید بگیرید بخواب. اما خواب هم در فکر باش. خواب با فکر. (صلوات) پس من گفتم که قربانتان بروم، ما باید دائم دستمان به این ریسمان حبل المتین باشد. این ریسمان حبل المتین، همیشه جوانان عزیز با امام زمانتان حرف بزنید. آن است وجه الله، وجه خدا اوست، حبل المتین، ریسمان حق آنها هستند. دائم با اینها حرف بزنید. دائم اتصالاتان را با اینها قطع نکنید. ان شاء الله امیدوارم که خدای تبارک و تعالی عاقبت تمامتان را به خیر کند.

پس معلوم شد صدقه، حالا باز هم صدقه این است، شما



مثلاً یک فامیل داری آنجا، یک دفعه برو یک سر بزنی این صدقه است. توجه فرمودید؟ یک دوستی داری برو یک سر به او بزنی. متوجه‌ای؟ یک وقت شما باید که آن مهندسی‌ات را، آن بزرگی‌ات را، این را انفاق کنی. توجه فرمودید؟ آن که یک چیز می‌دهی نیست، تو بزرگی‌ات را باید انفاق کنی؛ یعنی مهندسی‌ات را، آقای‌ات را، اسمت را، رسمت را انفاق کنی. ما مثلاً یک جوری است که خب یک قدری از این انفاق‌ها داریم. این می‌آید دختر این را می‌گیرد، این می‌آید چیز می‌کند. من مثلاً اینها یک عقدی دارند، نوه‌هایم و اینها، آن شب عقدش می‌روم. دیگر موقع دیگرش را نمی‌روم. اینقدر اینها را پیوندشان می‌کنم، متوجه‌اید؟ می‌گویم باباجان من

خلاصه، پایم درد می‌کند، پیرمردم دست از ما بردارید. اما آن شبش را می‌روم. توجه می‌کنید یا نه؟ آنجا می‌گویم که این مثلاً این دختر خوب است. اینها همین یک اقراریه از من می‌خواهند. آن وقت من یک پاره وقت‌ها شب که می‌شود تو سر خودم می‌زنم، خدا اینها یک اقراریه می‌خواستند، آیا این اقراریه جوری نباشد ما آبرویمان بریزد، اینها به ما اطمینان دارند، ما خیانت نکنیم در حرفمان، خیانت نکنیم اصلاً تا حتی در تعریف به آن. خیلی دقیق است این حرفها، این کارها. خیلی باید قربانتان بروم دقیق باشید.

حالا ما باید درباره مردم، باید مالمان را، آن اخوتمان را انفاق کنیم. اما درباره امام زمان خودمان را باید انفاق

کنیم. این فرق دارد. ما درباره امام زمانمان خودمان را باید انفاق کنیم. حالا اگر خودت را واقع انفاق کردی، او هم انفاق می کند. حالا می گوید: «السلام علیک یا مطیع لله و رسوله، عبد الصالح، مطیع لله و رسوله» پدر و مادرم به قربانت، حالا خودش را فدایت می کند. عزیز من، بیا فدای کسی شو که خودش را فدایت کند. فدای کسی نشو که فدای شخص شوی. فدای امر شو. ما بیشترمان فدای شخص می شویم. بیا فدای امر شو. اگر فدای امر شدی آن امر هم می گوید من فدای تو. توجه فرمودید چه می گویم؟ حالا اگر شما واقع خودت را فدای خدا کردی، خدا می گوید چه می خواهی؟ خدا می فهمد تو احتیاجت به چیست؟ یک دفعه علم اولین تا آخرین به

تو می دهد. یک دفعه تاییدت می کند. حالا که تایید شدی، تاییدی باز چیزی نیست، تنظیم باید باشی. بعد از تاییدی تنظیم است، آن وقت تو باید تنظیم باشی. تنظیم یعنی چه؟ یک کارگاه، یک کارخانه، الحمدلله اغلبتان مهندسید. یک چیزی که تنظیم است، تنظیم است. صادراتش هم خوب است. ما با یکی از رفقای عزیزمان این حرف را داشتیم، قبول کرد. ایشان هر علمی بگویی دارد. تنظیم باید باشی، تنظیم نگاه به زن مردم نکنی، به بچه مردم نکنی، خیانت نکنی، به فکر مردم باشی، امر پدر و مادرت را اطاعت کنی، امر خدا را اطاعت کنی. در فکر باشی، در این باشی که بی امری نکنی. در فکر باشی خیانت نکنی. صادرات تو باید چه

باشد؟ آن که تنظیم است ضایعات نداشته باشد. تو هم صادرات باید ضایعات نباشد، آن وقت تنظیمی. تنظیم، باید این کارگاه که تنظیم است ضایعات ندارد، تو هم صادرات باید ضایعات نباشد. امر از تو صادر شود، آن وقت تنظیمی. آن وقت خدا چه کارت می کند؟ از «علم نور یقذفه الله من تشاء» به تو می دهد. چه کارت می کند؟ علم حکمت به تو می دهد. چه کارت می کند؟ علم اولین تا آخرین به تو می دهد. چه کارت می کند؟ تاییدت می کند، می گوید این مؤمن حالا که اینجوری شد توجه فرمودید، تمام اعمالش را قبول می کنم. متقی این است. تنظیم است. آیا می توانیم تنظیم شویم؟ آره، کار در آن کن، یک خرده فکر در آن کن، هر کجا دیدی

اینجا قرق گاه است، کار نداشته باش. کار به مداخلت نداشته باش، کار به امر داشته باش. ما بیشترمان کار به مداخلمان داریم. این کار چقدر برای من مداخل دارد. به چه قسم بخورم، من از اول تکلیفم این کار را نکردم. فکر می‌کردم این امر درست است یا نه؟ من امر را بالاتراز پول می‌دانستم. تا حتی امر را بالاتراز عزت خودم می‌دانم. متوجه‌ای؟ عزت خودم را خرد می‌کردم، برای امر. می‌دیدم آن درست است، چرا؟ می‌دیدم امر، امر خداست، امیرالمؤمنین، صاحب الامر. برای ما گذاشته ما باید امر اینها را اطاعت کنیم. امر چه کسی را می‌روی اطاعت می‌کنی؟ شما روی، یک مشت گناه و یک مشت بدبختی هم گردنت است، یارو هم بادش در رفت افتاد

اینجا. دست خودش به جایی بند نیست، دست تو هم به جایی بند نیست. جایی برو که رزاق رزقت است. تأمینت کند. من یک پاره وقت ها به خدا می گویم، خدایا ما را تامین کن، رفقای ما را هم تامین کن. چه کسی تامین می شود؟ [کسی که] تکذیب نداشته باشد. ما بیشتر کارهایمان تکذیب دارد.

امیدوارم که این حرف ها را توجه کنید. امیدوارم باطن امام زمان قسمش می دهم، اینها در گوشت و پوست و خون ما جریان پیدا کند. امیدوارم که همین جور که گفتم ما خلاصه بنده خدا باشیم، نوکر امام زمان باشیم. امیدوارم از آن نوکرها باشیم که خلاصه فرمان ببریم. امیدوارم باطن امام زمان، شما را همیشه موفق کند.

امیدوارم این حرف‌ها را بایگانی نکنید. امیدوارم در این حرف‌ها کار کنید. امیدوارم همین جور که می‌گویم اتصال را خدایا با ما قطع نکن، بگوییم اتصالمان را از ولایت هم قطع نکن. امیدوارم اتصالمان را با حرف ولایت هم قطع نکنیم. اگر شما در حرف ولایت رفتی کار کردی، در خود ولایتی. اگر شما در ولایت کار کردی، نوکر ولایتی. مگر نمی‌گوید کارگر؟ آن کارگر دارد برایت کار می‌کند. اگر تو هم در خط ولایت کار کردی، تو هم کارگری. کارگر خدا و کارگر امام زمانت هستی. عزیز من، بیایید کارگر امام زمان باشید. اگر نه والله باالله آن کار تو جهاد فی سبیل الله است. چرا می‌گوید جهادگر؟ جهادگر به امر خدا دارد جهاد می‌کند. کارت هم تو داری



می‌کنی، به امر خداست. کوشش کن ضایعات نداشته باشی، به کارت برس. مواظب باش، کسی گوشت را نبرند. اگر پول داری فوری نگو من چند هزار تومان دارم، برایت خواب می‌بینند. اگر یک کاری داری که کارت خیلی در گردش است، خیلی افشاء نکن. برایت خواب می‌بیند، مشاور درست می‌کند، یا نمی‌تواند ببیند. امروز یک جور شده مردم خدعه گرشدند. امروز این نیست که این کار را کنی.

من با یک نفر رفیق بودم، یک سلام و علیکی داشتم. ما خیلی هم با این چیز بودیم، آنچه که از دستمان می‌آمد می‌کردیم. یک وقت دیدم که این رفته یک جا مسافرت، خانمش به من تلفن زد که آره من دختر دم

بخت دارم، شما صد تومان به ما بده. بچه اش هم یک دفعه بابایش را زده بود، بچه هم، بچه بدی بود، نماز هم نمی خواند. آن وقت گفتم، محمد آقا که هست، از او بگیرد. از ما نگرفت و رفت. به یکی از رفقای او دوباره زده بود، او به این داده بود. صد تومان را حالا خانم رفت یک تلویزیون رنگی خرید. این آمد و قسطش را ماهی پنجاه تومان حواله ایشان کرد. به او گفتم قسطش را نده. که تو قسطش را نده، خب یارو می آید برمی دارد می رود. گفت آخر نمی شود ندهم، من هم رفاقتم را با او قطع کردم. حالا به دینم راست می گویم، حالا رفاقتم را قطع کردم، داشتم نماز می خواندم، ناراحت شدم. یک دفعه دیدم بلند ندا آمد که، فلانی ما

مالت را نمی خواستیم بی نماز بخورد. خیالم راحت شد. حالی ات می کند عزیز من. توجه می کنید من چه دارم می گویم؟ یعنی تا یک ذره ناراحت باشی، امام زمان از ناراحتی تو را درمی آورد. اما قصدت خدا باشد. متوجه ای؟ یعنی اگر تو قصدت خدا باشد، تو را از آنجا درمی آورد؛ اما من دارم، من راجع به امام زمان هم از این حرف ها دارم. حالی ات می کند. توجه داشتید؟

من یک مجلسی داشتم، ما یک بچه داشتیم محمد، دور از جان آقازاده های شما، خدا ان شاء الله باطن امام زمان آقازاده هایتان را به شما ببخشد، شما را به آنها ببخشد، ان شاء الله به قول امروزی ها ملال نداشته باشید، ان شاء الله خوب باشد. اما ما گفتیم که خدایا اگر

یک بچه به ما بدهی، ما بالاخره یک روزه‌ای می‌خوانیم. آن وقت خدا ایشان را، محمد را به ما داد. ما قصد کرده بودیم اگر پسر باشد، اسمش را بگذاریم آقا علی اکبر، اما شب قتل امام محمد تقی [به دنیا آمد] گفتم امام حسین، من از امام رضا خجالت می‌کشم، اسمش را گذاشتیم تقی. نذرمان را هم به هم زدیم. ما یک چند سالی یک روزه‌ای می‌گرفتیم، انداختیم به شب قتل، گفتم که خودم کار کنم. خب بالاخره گفتیم به قدر وسعمان، وقتی که وسع نداشتیم می‌دادیم کسی بخواند، یواش یواش وسعمان بیشتر شد و ده بیست نفری بودند و خلاصه حالا برنجی بود و هرچه بود درست می‌کردیم. ما دیدیم آمدند در آن دخالت کردند.

دخالت کردند حسابی. ما روضه را قطع کردیم. این دیگر کنترلش از دست ما رفت. قطع کردیم و حالا رفتیم در فکر که خدایا ما چه کنیم؟ آیا وظیفه امان بود؟ به روح تمام انبیاء آقا امام محمد تقی تشریف آوردند اینجا، [فرمودند] فلانی من اراده کردم، من ارادة الله هستم. من اراده کردم، خب، بیا از غصه درت می آورد. خب حالا چه کار می کند؟ حالا شب قتل که می شود، بنده زاده ها را، دامادمان را، می گویم شب ها بیایند همانجا، یک روضه خوان هم می آورم، یک روضه می خواند و یک شام هم می دهم. ببین آن کاری که تو، توجه کنید، آن کاری که تو می کنی، یک ذره ناراحتی که آیا درست است یا نه، می آید می گوید من اراده کردم نباشد. روضه من را

می گوید من اراده کردم نباشد. این که روضه نیست که.  
توجه کنید من چه دارم می گویم. حافظ ما آنها هستند.  
خدا حافظ آنهاست، آنها حافظ ما هستند. چرا ما توجه  
به اینها نداریم؟ خدا حافظ ائمه است، ائمه حافظ  
ماست. از کجا آخر تو این جور حرف می زنی؟ چرا خدا  
می گوید به یک دوست ما توهین کردی، خانه من را  
خراب کردی. خدا تضمین می کند یک شیعه را. چرا  
می گوید اگر به یکی توهین کردی، هیچ عبادت را قبول  
نمی کنم؟ اینقدر خدا حافظ توست. کجا می روی؟ چه  
کار می کنی؟ به این حرف ها باید یقین داشته باشی،  
امام زمان چقدر تو را می خواهد. خدا چقدر تو را  
می خواهد. اما در قرق گاه نرو، در امر باش. حرف من سر

این است. اگر در امر باشی، خدا به تمام اشیاء اعلام می کند: اشیاء من، تو هم به امر این باش. اگر طرفدار هم می خواهید باشید، بیایید حقیقتاً امام زمانتان را قبول کنید، خدا را قبول کنید، هیجان نداشته باشید. پایتان به امر باشد، چشمتان به امر باشد، دستتان به امر باشد، انفاقتان به امر باشد، خیالتان به امر باشد. رفتارتان به امر باشد، نفستان به امر باشد، چشمتان به امر باشد. تصدیق فرمودید من چه می گویم؟ اگر اینجوری شدی، حافظ داری. اصلاً دیگر گناه نمی کنی تو. اگر طرفدار دنیا و آخرت می خواهی، امام زمان. تو کجا می روی؟ دنبال که می روی؟ چه کسی را موثر می دانی؟ بدبخت بیچاره! (صلوات) خسته اتان نکنم،

کسلتان نکنم،

خدایا عاقبتمان را به خیر کن.

خدایا ما را بیامرز.

خدایا ما را با این حرف‌ها محشور کن.

خدایا پیغمبر فرمود: هرکس هر عقیده‌ای، هر صفاتی دارد با آن محشور است. خدایا ما را با این حرف‌های ولایت محشور کن. امام سجاد فرمود: هر که را دوست داری با او محشور می‌شوی. خدایا ما تو را دوست داشته باشیم.

خدایا ما ائمه را دوست داشته باشیم.



خدایا دوستان دوستان ائمه را دوست داشته باشیم.

خدایا هر محبتی به غیر دوستی خودت و ائمه و رفقای عزیز، اینها که پیرو پیغمبر و امام حسنند، محبتی غیر اینهاست از دلمان بیرون کن.

خدایا محبت اینها را رشد بده.

خدایا یقین کنیم به این حرف‌ها.

خدایا ما نجوا کنیم با این حرف‌ها.

خدایا محبوب ما تو باشی، محبوب ما امام زمان باشد، محبوب ما رفقای که دنبال این حرف‌ها هستند باشند.

خدایا ما را با اینها محشور کن.

خدایا رزق ما را تعیین کردی، زیاد کن.

خدایا این اشخاصی که دست خیر دارند، خدایا آنها را از فقر بگیر.

خدایا به حق امام زمان مشکل از کار همه شان بگشا.

خدایا اینها مشکل گشا هستند، مشکل از کار همه شان بگشا.

خدایا کارساز اینها خودت باش.

خدایا به حق امام زمان قسمت می دهی، به فتنه آخرالزمان ما را مبتلا نکن.

خدایا ما را نجات بده.

خدایا این چیزها یک هدایت کن دارد، (طیاره‌های خیلی مهم)، خدایا یک هدایت کن برای ما بگذار. خدایا ما را هدایت کند. خدایا خارجی هدایت کن می‌گذارد، تو هم به ما بگذار.

خدایا ما را هدایت کن. (صلوات)

**یا علی**